

نقش و جایگاه فکری و سیاسی نُگار در میان خوارج شمال آفریقا

علی رضا روحی^۱
علی غفرانی^۲

چکیده

اباضیه، از گروه‌های مسلمان ساکن در شمال آفریقا بودند که دولت بنی‌رستم را در سده دوم هجری بنیان نهادند. این دولت، با حمایت‌های بی‌دریغ بربرها و به وسیله عبدالرحمن بن‌رستم در مغرب اوسط و در منطقه تاهرت پایه‌گذاری شد. اباضیان، توجه خاصی به جایگاه امام داشتند و تا کنون، در همه منابع اباضیه، این احترام دیده می‌شود. به همین جهت، در زمانی که عبدالرحمن بن‌رستم در بستر مرگ قرار داشت، شورایی را جهت انتخاب جانشین برگزید. در این شورا، عبدالوهاب به جانشینی برگزیده شد. یکی از اعضای شورا، یزید بن‌فندین بود که با این انتخاب مخالفت کرد و به تدریج گروهی پیرو او شدند که به نام «نُگار» مشهور گردیدند. این فرقه، کم‌کم گروهی مستقل و دارای عقاید خاص شد.

مقاله حاضر، درصدد بررسی نام‌های اطلاق شده بر فرقه نُگار، علل و چگونگی شکل‌گیری، جایگاه و سابقه زندگی یزید بن‌فندین، برخوردهای نظامی نُگار با اباضیه، دانشمندان نُگاری‌مذهب و قیام ابویزید مخلدین کیداد نُگاری است که مهم‌ترین قیام سیاسی نُگاریه شمرده می‌شود. در

۱. دانشیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد، گروه تاریخ، فرهنگ و تمدن ملل اسلامی (نویسنده مسؤول):
dr.rohy@gmail.com

۲. دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا: a.ghofrani@basu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۲ پذیرش: ۹۷/۱۲/۵

پایان نیز به تناسب اطلاعات تاریخی موجود، رئوس عقاید نگار به برمی شماریم.

واژگان کلیدی

اباضیه، بنی‌رستم، یزیدین‌فندین، ابویزید مخلصین کیداد، نگار به.

مقدمه

اباضیان، از جمله گروه‌های مسلمانی هستند که از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری در منطقه شمال آفریقا نفوذ کردند و پس از چندی، دولت بنی‌رستم (۱۶۰-۲۹۶ق) را در این منطقه بنیان گذاشتند. بنا به گزارش مورخان، این دولت منشأ خدمات علمی و فرهنگی بسیاری بوده است؛ به‌ویژه اینکه آنان در جهت گسترش اسلام در آفریقه، تلاش‌های موفقی را انجام دادند.

پیشینه پژوهش درباره اباضیه و نگار

فضل تقدم در پژوهش‌های گسترده مربوط به اباضیه و نگار به، از آن محققانی همچون لویسکی می‌باشد. همچنین، موتلینسکی در کتاب *le manuscrit arabo de zouagha* کتاب‌ها و نسخه‌های خطی اباضیان را معرفی کرده است. ژوزف شاخت نیز در ضمن پژوهش‌های خود، نسخه‌های خطی بسیاری را در جنوب الجزائر یافته و آنها را در کتاب *المکتبات و المخطوطات الأباضية* معرفی نموده است. از محققان عرب‌زبان، محمدبن‌یوسف اطفیش (درگذشته به سال ۱۳۳۲ق) مشهور به قطب‌الائم، عمرو خلیفه‌النامی و برخی محققان اهل عمان و لیبی، به موضوعات اباضیه تمرکز کرده، پژوهش‌هایی در این باب انجام داده‌اند. منابع کهنی که درباره فرقه نگار بحث کرده‌اند، اغلب به وسیله طرفداران و پیروان عبدالوهاب رستمی که معروف به «وهیبیه» یا «وهابیه» و از مخالفان نگار به بودند، نوشته شده است و از آثار پیروان نگار به، مطلب چندان مفصلی در دست نیست. این موضوع، هرگونه قضاوت در مورد این فرقه را بسیار مشکل ساخته است. در منابع ملل و نحل نیز هیچ اشاره‌ای به این فرقه نشده است. از نخستین مشاهیر اباضی‌مذهب، می‌توان به ابوبلال مرداس‌بن‌حدیر تمیمی (د. ۱۶۱ق) اشاره کرد. پس از او، رهبری سیاسی اباضیه را عبدالله‌بن‌اباض تمیمی (د. ۸۶ق) بر عهده گرفت که منابع تاریخی موجود، فضایل بسیاری در باره او نقل کرده‌اند (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۷۲؛ الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۵-۱۶). از نخستین داعیان اباضیه، سلمه‌بن‌سعد (زنده در سال ۱۳۵ق) بود که از

بصره به آفریقه وارد شد. او را نخستین داعی اباضیان در آفریقه دانسته‌اند. وی بربرها را به سفر به مشرق تشویق می‌کرد تا علوم را از ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه (د. ۱۴۵ق) فرا بگیرند. اگرچه تقریباً در تمامی منابع کهن، اباضیه را از خوارج معتدل می‌دانند، اما این انتساب به خوارج، از طرف بخش زیادی از اباضیه انکار شده و کتاب‌ها و مقالاتی در رد این انتساب نگاشته اند.^۱

مهم‌ترین اقدام اباضیان، تأسیس دولت بنی‌رستم بود. این دولت، توسط عبدالرحمن بن رستم ایرانی‌نژاد، در شمال آفریقا پایه‌گذاری گردید. او در قیروان رشد کرد؛ جایی که دعوت اباضیه در آنجا گسترش یافت و بنا به سفارش یکی از داعیان، به مشرق و نزد ابوعبیده مسلم ابی کریمه (د. ۱۴۵ق)، امام اباضیان رفت و پنج سال در آنجا به طور پنهانی تحصیل کرد. علت پنهان شدن او، آن بود که از جانب امویان و عباسیان، احساس ترس می‌کرد (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۵۵؛ الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۲۴-۱۲۵؛ الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۲۱). عبدالرحمن، پس از چندی به قیروان رفت و شروع به دعوت نمود. در آن زمان، اندیشه‌های مذهبی اباضیه و صفریه در مغرب نفوذ کرده بود. عبدالرحمن با ابوالخطاب عبدالاعلی بن السمح معافری یمنی (د. ۱۴۴ق) که اولین امام اباضیان در مغرب شمرده می‌شود، بیعت نمود و مدتی بعد، فرمانده سپاهیان وی در قیروان گردید (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۵۷-۵۹؛ الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۲۷ و ۳۱).

پس از گذشت چهار سال از قیام آنان، منصور خلیفه عباسی (د. ۱۵۸ق) سپاهی را به فرماندهی محمد بن اشعث خزاعی فرستاد که در نبرد عنیفه در سال ۱۴۴ق پیروز شد و ابوالخطاب به قتل رسید (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۶۹). عبدالرحمن، فرمانده سپاه که جان سالم به در برده بود، جانشین ابوالخطاب گردید (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۳۴-۳۵؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۷۰). در سال ۱۶۰ق قمری، علما و دانشمندان شهر تاهرت با عبدالرحمن به امامت بیعت کردند و دولت بنی‌رستم به عنوان اولین دولت مستقل در منطقه مغرب پایه‌گذاری شد. در بین اباضیان و در دولت بنی‌رستم، منصب امامت، از جایگاه والا و بسیار بااهمیتی برخوردار بود. امام عبدالرحمن در سال ۱۷۱ق، وقتی که در بستر بیماری افتاده بود، شورایی را برای انتخاب جانشین تشکیل داد. این شورا، با عبدالوهاب بن عبدالرحمن بیعت کرد. یکی از اعضای شورا، یزید بن فندین بود که با این

۱. به عنوان نمونه، رک: کتاب الفرق بین الأباضية و الخوارج تألیف ابی اسحاق اطفیش، و کتاب اللعنة المرضیة من اشعة الأباضية نورالدين السالمی، و نیز کتاب اللعنة المضيئة فی تاریخ الأباضية تألیف بالحاج قششار. برخی از نویسندگان اباضی همچون عوض خلیفات که خود از پیروان این فرقه است، در جای‌جای کتاب نشأة الحركة الأباضية، این انتساب به خوارج را پذیرفته است.

انتخاب مخالفت داشت و به تدریج پیروانی بر گرد او جمع آمدند که به آنان «نُکَّار» گفته می‌شد. جنبش نُکَّار به رهبری یزیدبن فندین، با برخوردهای نظامی شدید و همچنین، حمایت‌ها و نیز برخی مخالفت‌های علمای اباضیه روبه‌رو شد و رفته‌رفته به یک گروه و فرقه جداگانه با عقاید و نظرات خاص تبدیل گردید.

پرسش‌های اساسی که این مقاله درصدد پاسخگویی بدان‌هاست، این است که زمینه‌ها و علل انشعاب نُکَّار از اباضیه چه بود؟ چه زمینه‌هایی باعث گسترش آنان شد؟ چه نبردهایی بین آنان و اباضیه اتفاق افتاد؟ موضع علمای مغرب در ارتباط با نُکَّاریان چگونه بود؟ و در پایان، مبانی اعتقادی مهم نُکَّاریه در چه مواردی خلاصه می‌شد؟

نام‌های اطلاق‌شده بر فرقه نُکَّار

این جنبش، علاوه بر نام مشهور نُکَّار «جمع ناکر» به معنای انکارکنندگان و نُکَّاریه برگرفته از ریشه «نکر»، به نام‌های دیگری چون «النُّکَّاث» مشتق از «نکث» به معنای پیمان‌شکنان (الشماعی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۲)، «مُلحمه» به سبب انکار قدمت اسمای الهی (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۹۳؛ الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۲) و یا «یزیدیه» به سبب انتساب به نام رهبر عالمشان عبدالله بن یزید فرازی و یا رهبر سیاسی‌شان یزیدبن فندین، معروف شده‌اند. این گروه همچنین، به علت اینکه اغلب در حال اجتماع و نجوا بودند، به «نجویه» به معنای اهل نیرنگ پنهانی و سرّی، همچنین به عنوان «شغبیه» منسوب به فتنه و حادثه تلخی که اتفاق می‌افتد، شناخته می‌شوند. چون قبیله بربری المستاوه از آنان حمایت می‌کرد، «مستاوه» نیز نامیده شده‌اند (السعدی، بی‌تا: ۱۹۵؛ عبدالرازق، ۱۴۰۶: ۱۵۶؛ نامی، ۲۰۰۱: ۲۰۲-۲۰۱؛ معجم مصطلحات الاباضیه، ۱۴۲۹: ۱۰۲۷؛ Ei، 1989: 8/112). آنان خود را محبوبیون می‌خواندند (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۱۹۵).

علل شکل‌گیری فرقه نکار

این فرقه، به دنبال مخالفت ابوقدامه یزیدبن فندین یفرنی نُکَّاری با امامت عبدالوهاب بن عبدالرحمن، امام اباضیان در دولت بنی‌رستم، به وجود آمد. ابوقدامه، یکی از اعضای شورای هفت نفره‌ای بود که عبدالرحمن، نخستین امام بنی‌رستم، در پایان عمرش در سال ۱۷۱ق برای انتخاب جانشین مشخص کرد. در میان منابع کهن، تنها الدرجینی از شش تن به عنوان اعضای شورا نام برده که صحیح نیست و سایر منابع، از هفت نفر نام برده‌اند (الدرجینی، ۱۳۹۴،

ج ۱: ۴۹). براین اساس، ابوقدومه، اولین زعیم جنبش نگار در عهد امام عبدالوهاب در تاهرت بود. داستان مخالفت ابوقدومه یزیدین فندین با امامت عبدالوهاب رستمی، به دو شکل اصلی روایت شده است:

– شکل اول روایت مخالفت ابن فندین با امامت عبدالوهاب که تقریباً درست‌تر به نظر می‌رسد، از این قرار است که چون عبدالرحمن درگذشت، اهل شورا جمع شدند تا امام تعیین کنند. عموم مردم و اعضای شورا، به دو نفر به نام‌های مسعود اندلسی که از فقیهان و افراد پرهیزکار به شمار می‌آمد، و دیگری عبدالوهاب بن عبدالرحمن، تمایل داشتند. پس از دو ماه گفت‌وگو، سرانجام با عبدالوهاب به امامت بیعت شد. ابن فندین که ظاهراً یاران و پیروانی در میان مردم داشت و در ابتدا درصدد بود تا اعضای شورا را با امامت خود همراه کند، با انتخاب عبدالوهاب سر سازگاری نداشت؛ اما چون دریافت که مردم تمایل قلبی چندانی به وی ندارند، ولایت و رهبری عبدالوهاب را پذیرفت و به همراه گروهی از یارانش با عبدالوهاب بیعت کرد و گفت: «عبدالوهاب نسبت به ما از دیگران مهربان‌تر است. شاید رهبری او، باعث عطفش به ما بشود.» با وجود این، ابن فندین و یارانش از جانب او نگران بودند و طمع داشتند تا عبدالوهاب آنان را بر دیگران ترجیح دهد (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۸۶).

عبدالوهاب نیز که ظاهراً متوجه نیت ابن فندین و جایگاه او در میان هوادارانش شده بود، وی را به مناصب مهمی گماشت. شایان ذکر است که مادر عبدالوهاب، از قبیله بنی یفرن و در واقع، از خویشاوندان ابن فندین بود (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۴۹؛ الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۰؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۸۵-۸۴؛ الحریری، ۱۹۸۷: ۱۱۰). ابن فندین در زمان بیعت با عبدالوهاب، یک گروه مشاور برای امام تعیین و شرط کرد تا عبدالوهاب در امور مهم بدون مشورت این گروه مشخص، تصمیم گیری نکند. اما علمای اباضی این شرط ابن فندین و یارانش را باطل و بیعت عبدالوهاب را کامل دانستند؛ به ویژه اینکه مسعود اندلسی (د. اواخر قرن دوم هجری)، تنها شرط امامت را حکومت بر اساس کتاب خدا و سنت رسول و آثار صالحین سلف ذکر کرده است. ابن فندین، در آغاز ساکت شد و چنین نشان داد که از شرط خود صرف‌نظر کرده است (ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۸۷؛ الحجازی، ۱۴۲۱: ۴۵؛ بربر، ۲۰۰۴: ۲۳؛ Ei 1989: 8/113).

بنا به نظر درجینی، عبدالوهاب چون به امامت رسید، امور دولت را به مردانی دیندار و اهل تقوا که طمعی در حکومت نداشتند، سپرد و در کارها با آنان مشورت می‌کرد. ابن فندین و یارانش چون این وضع را دیدند، دریافتند که آرزوی آنان در گرفتن حکومت باطل شده است (الدرجینی،

۱۳۹۴، ج ۱: ۴۸). از این پس، به پیروان عبدالوهاب عنوان «وهیبیه» یا صحیح‌تر «وهاییه» داده شد. به نظر می‌رسد که در بین اباضیان، امامت عبدالوهاب و پسرش افلح، از اعتبار ویژه‌ای نسبت به سایر امامان اباضی بنی‌رستم برخوردار بود؛ به‌گونه‌ای که در متون کهن، تنها از این دو با لقب «امیرالمؤمنین» یاد شده و سایر رهبران را تنها با نام امام معرفی کرده‌اند. (معجم مصطلحات الاباضیه، ۱۴۲۹، ج ۱: ۴۸)

پیروان ابن‌فندین پس از مدتی، راه مخالفت در پیش گرفتند و شرطی را که موقع بیعت ذکر کرده بودند، مطرح و ادعا نمودند؛ چون امام به این شرط عمل نکرده، امامتش باطل است. آنان همچنین، معتقد بودند خلافت مفضول با بودن فاضل، فاسد است و در میان امت، افراد دیگری وجود دارند که از عبدالوهاب برترند (الشماعی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۱؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۸۸-۸۹؛ الدرجمینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۴۸-۴۶؛ السعدی، بی‌تا: ۴۰؛ ضیائی، ۱۴۲۳: ۵۶؛ درویش، ۱۴۲۸: ۱۳۹). لویسکی می‌نویسد: «برحسب نوشته‌های اباضیه، شاید تاریخ جدایی این گروه، زودتر از قیام ابن‌فندین صورت گرفته باشد. آنها خودشان را در زمان ابوعبیده مسلم بن ابی‌کریمه التمیمی که امام اباضیان بصره در اوایل نیمه نخست قرن دوم هجری بود، از اباضیه جدا کرده بودند» (Ei 1989: 8/ 113).

- شکل دیگری از روایت مخالفت نکار با عبدالوهاب رستمی و علت شکل‌گیری فرقه نکاریه را در میان منابع کهن، تنها ابن‌الصغیر در کتاب تاریخ ائمه الرستمین بیان کرده است. به اعتقاد وی، قبایل مزاته و سدراته و سایر قبایل، هر سال به تاهرت کوچ می‌کردند. آنان از ظلم قاضی و خیانت مسئول بیت‌المال و فسق و جور رئیس شُرطه، به امام عبدالوهاب شکایت نمودند و از او خواستند تا آنان را عزل کند و افراد صالحی را به کار گیرد.

ابتدا امام با این خواست آنان موافقت کرد؛ ولی پس از چندی، بزرگان قوم و مشاوران نزدیک امام، بر او وارد شدند و امام را از تسلیم شدن در برابر خواست قبایل منع کرده، گفتند: چون تو امروز آنها را عزل کنی، فردا بزرگان قبایل نزد تو می‌آیند و بر کارهای تو یا فرزندت خرده می‌گیرند و بعد از آن، تو در امان نخواهی بود. به دنبال این گفت‌وگو، مشاوران عبدالوهاب، جواب منفی به معترضان دادند و هیچ‌یک از کارگزاران را عوض نکردند. از این‌رو، معترضان از مجلس خارج شدند و به منطقه‌ای به نام کدیة النکار رفتند. به همراه آنان، افراد دیگری نیز که قصدشان عزل امام عبدالوهاب بود، خارج شده، به مخالفت با عبدالوهاب برخاستند که به نکار مشهور شدند.

عبدالوهاب چون از محل و قصد آنان آگاه شد و دریافت آنان از هدف خود دست برنخواهند داشت، ابتدا تلاش کرد تا آنان را با پند و اندرز مهار کند؛ اما نتیجه نگرفت. او با مشورت بزرگان دربار خویش، به آنان یورش بُرد و در زمانی اندک، بسیاری از آنان را کشت و تعداد کمی توانستند جان سالم به در برند و از میدان جنگ بگریزند. عبدالوهاب که از این پیروزی احساس قدرت می‌کرد، پس از بازگشت، با دادن هدایا به اطرافیان خویش، جشنی برپا نمود و بدین وسیله، از اطرافیانش تقدیر کرد (ابن‌صغیر، ۱۳۷۵: ۵۶-۵۳). با توجه به اینکه این روایت، واحد بوده و در هیچ منبع دیگری نیامده، صحت آن جای تأمل دارد.

یزیدبن‌فندین، پایه‌گذار نگاریه

تنها اطلاعات موجود در باره یزیدبن‌فندین، در منابع فرقه «وهیبیه» که مخالف و دشمن او بودند، دیده می‌شود. او منسوب به قبیله یفرن بود و هیچ گزارشی از زمان تولد، مراحل رشد، دوره تحصیل، استادان و شاگردان وی در دست نیست؛ ولی بدون شک، وی جایگاه علمی ممتازی در بین اباضیان داشته که توسط عبدالرحمان بن‌رستم در شورای هفت نفره انتخاب شده بود. به گزارش منابع فرقه وهیبیه، ابن‌فندین نیروهایی از اطراف تاهرت گرد آورده بود و در فرصتهایی که به دست می‌آورد، به دشمنی با عبدالوهاب برمی‌خاست و نقشه قتل او را در سر می‌پروراند. عبدالوهاب که نگران به وجود آمدن فتنه بود، با آنان برخورد نمی‌کرد و در آغاز به نیروهایش دستور داده بود تا دست به سلاح نبرند. در یک نوبت، مخالفان عبدالوهاب با توسل به نیرنگ و قرار دادن فردی مسلح در داخل یک تابوت و انتقال آن به قصر، قصد قتل عبدالوهاب را داشتند (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۶؛ الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۲؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۹۵-۹۳؛ الحریری، ۱۹۸۷: ۱۱۶-۱۱۵؛ اطفیش، ۱۴۱۵: ج ۲۹: ۹۱). داستان این نیرنگ، افسانه‌آمیز و اسطوره‌ای به نظر می‌رسد و در صحت آن، تردیدهای جدی وجود دارد.

مسئله مهمی که باعث مخالفت جدی ابن‌فندین با عبدالوهاب شد، شناخت ابن‌فندین از ضعف و ناتوانی عبدالوهاب در مقام امامت بود و امامت او را باعث آثار نامطلوبی در جامعه می‌دانست. مهم‌ترین تاثیر سوء آن که به‌زودی خود را نشان داد، به وجود آمدن حکومت موروثی سلطنتی و دادن مناصب و پست‌های مهم به برخی از عناصر وابسته به خود بود. (النجار، بی‌تا: ۱۱۶-۱۱۷؛ عبدالرزاق، ۱۴۰۶: ۱۵۶). در متون کهن موجود که همگی به نفع اباضیان نوشته شده، تنها علت قیام ابن‌فندین، حب ریاست و به‌دست‌آوردن قدرت ذکر شده است (به عنوان نمونه،

ر.ک: الحریری، ۱۹۸۷: ۱۱۴-۱۱۳). به هر صورت، این داستان، بیانگر نخستین جدایی و انشقاق یک دسته از فرقه اباضیه است و چنان که خواهیم دید، این دسته جدا شده، به تدریج به فرقه‌ای جداگانه و مستقل تبدیل شدند و اندیشه‌ها و عقاید کاملاً متفاوتی را برای خود برگزیدند.

برخوردهای نظامی نُّگار با اباضیه

منابع تاریخی، از سه نبرد بزرگ میان نُّگاریان و اباضیان در سال‌های اولیه شکل‌گیری نُّگاریه در اواخر قرن دوم هجری، یاد کرده‌اند. نخستین و مهم‌ترین نبرد میان آنان، زمانی رخ داد که عبدالوهاب برای کاری از شهر تاهرت خارج شده بود. یزیدبن‌فندین که مترصد فرصتی بود تا به اباضیان ضربه وارد کند، به همراه گروهی از یارانش تصمیم گرفت با یورش به شهر، آنجا را تصرف کنند. این حمله، با دفاع جانانه افلح‌بن‌عبدالوهاب از شهر، موفقیتی به دنبال نداشت و ابن‌فندین در این نبرد کشته شد و سپاهیانش شکست خوردند (الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۳-۱۳۴؛ جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۱۹۵؛ ضیائی، ۱۴۲۳: ۵۶؛ درویش، ۱۴۲۸: ۱۴۰). به گزارش برخی منابع تاریخی، تعداد نیروهای ابن‌فندین بیست هزار نفر بود (البارونی، ۱۴۲۳: ۳۹). این نبرد، ضربه سختی به نُّگار وارد کرد و حدود دو هزار نفر از آنان کشته شدند (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۶۰-۵۹؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۹۶-۹۷).

نُّگاریه، پس از این شکست نظامی، به علمای اباضی مشرق روی آوردند و از دو عالم معروف مشرق، یعنی امام ربیع‌بن‌حبیب (د. ۱۷۰ق) صاحب کتاب المسند در حدیث، و ابوعبیده مسلم‌بن‌ابی‌کریمه (د. ۱۴۵ق)، در باره جواز و لزوم بیعت با عبدالوهاب رستمی نظرخواهی و کسب تکلیف کردند (مقایسه شود، اباعسان مخلدین‌المعرد، ر.ک: الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۲). آن دو عالم، بیعت با امام عبدالوهاب را کامل دانسته، از اقدام ابن‌فندین بیزاری جستند و آنان را مرتد شمردند و کسانی را که با آنان شورش کرده بودند، ستمکار دانستند. این دو دانشمند، در نامه‌ای به طور مشروح، تنها ویژگی امام را عمل به کتاب خدا و سیره سلف صالح ذکر کردند (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۳؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۹۱؛ الحجازی، ۱۴۲۱: ۴۶؛ الوارجلانی، بی‌تا: ۲۶؛ قشار، ۱۴۱۱: ۲۱). بنا به روایت درجینی، پس از قتل ابن‌فندین و یارانش، دو فرستاده از سوی فقهای مشرق به تاهرت آمدند و ولایت عبدالوهاب و امامت او را تأیید کردند و از ابن‌فندین و یارانش بیزاری جستند (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۷).

نبرد دوم، به دنبال قتل میمون‌بن‌عبدالوهاب رستمی و تکه‌تکه شدن او توسط پیروان نُّگاریه

اتفاق افتاد. میمون، فرمانده سواره نظام بود و پدرش او را والی شهر تاهرت قرار داده بود. عبدالوهاب زمانی که جسد او را دید، دو پسر میمون را برای بررسی مسئله فرستاد و چون مطمئن شد که نُگار او را کشته‌اند، جنگ خونینی به راه انداخت و تعداد بسیاری از یاران ابن‌فندین کشته شدند؛ به گونه‌ای که کشته‌شدگانی که نامشان هارون بود، به سیصد نفر می‌رسید (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۶۰؛ الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۶؛ باباعمی و دیگران، ۱۴۲۱، ج ۲: ۴۳۵؛ ابوزکریا، ۱۴۰۲: ۹۸-۹۹). بکری، میمون را فرزند عبدالرحمن، یعنی برادر عبدالوهاب ذکر کرده است. اگر این روایت صحیح باشد، این داستان از اساس بی‌پایه خواهد بود. دور از ذهن نیست که وهبیه این داستان را برای توجیه حمله عبدالوهاب بر نُگار ساخته باشند (عبدالرزاق، ۱۴۰۶: ۱۵۹).

پس از به قدرت رسیدن افلح‌بن عبدالوهاب رستمی، نبرد دیگری در منطقه طرابلس میان دو طرف روی داد که نُگاریه به رهبری فردی به نام خلف‌بن‌سمح شکست خوردند (حسین، ۱۴۱۲: ۲۹؛ الجعیری، بی‌تا: ۴۲). در پی این شکست، نُگاریه به جبال تاهرت پناه برده و ضمن همراهی با قبایل اطراف تاهرت، پس از چندی، در شکل قیام‌های سیاسی بربرهای سدراته و مزاته که امامت عبدالوهاب را انکار می‌کردند، ظهور پیدا کردند (عبدالرزاق، ۱۴۰۶: ۱۵۹).

علمای موافق نُگار

۱. ابومعروف شعیب‌بن‌معروف

ابومعروف شعیب، از برجسته‌ترین دانشمندان اباضی و صاحب بالاترین پایگاه علمی در تاهرت بود که جنبش نُگاری را تأیید کرد. او از مصر به تاهرت رفت و با امام عبدالوهاب و ابن‌فندین ملاقات داشت و ابن‌فندین را تأیید و تلاش کرد تا یارانی برای او گرد آورد. (معمر، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۸؛ معمر، ۱۳۸۴، ج ۴: ۵۷؛ حسین، ۱۴۱۲: ۲۹؛ البارونی، ۱۴۲۳: ۲۹؛ باباعمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۱). ابومعروف، پس از شکست و قتل یزیدبن‌فندین و دشمنی با عبدالوهاب، ناچار به طرابلس بازگشت و به همین سبب، علمای اباضی او را از جایگاهش خلع کردند و از او بیزارگی جستند (الجعیری، بی‌تا: ۱۰۶؛ الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۵-۱۳۶؛ الوارجلانی، بی‌تا: ۲۵ و ۸). وی در لیبی و جنوب تونس، یک نهضت مذهبی به وجود آورد که هدف آن، مخالفت با جمهوری اباضیه بود. در این جهت، او عقاید برخی مذاهب دیگر را که مورد قبول اباضیه نبود، در آن مذهب وارد ساخت و توانست نُگاریه را به جبل نفوسه وارد کند (عرب، ۱۳۷۷: ۲۸؛ معمر، ۱۴۲۱: ۱۵). اندیشه‌ها، نظرات و روایات شعیب مورد قبول نکاریان قرار گرفت و اعتبار حدیثی والایی پیدا کرد (Ei

(1989: 8/112).

از این رو، شعیب از پایه گذاران واقعی جنبش نُکّار است. نُکّار به وسیله او و پیروانش، صاحب اندیشه‌ها و آثاری در عقاید و اصول شد و به تدریج فرقه‌ای مستقل گردید. پس از گذشت حدود یک قرن، بزرگان دیگری از جنبش نُکّار حمایت کردند که مهم‌ترین آنها عبدالله بن یزید الفزاری (قرن ۳ ق)، ابوسعید عبدالله بن عبدالعزیز، ابوالمورج عمرو بن محمد السدوسی و حاتم بن منصور (قرن دوم هجری) می‌باشند (أطفیش، ۱۴۱۵، ج ۲۲: ۳۱۵؛ همان، ج ۱۶: ۱۷۴؛ النجار، بی تا: ۳۵؛ الجعیری، بی تا: ۱۸۰). این چهار دانشمند نُکّاری، به عنوان حامیان اصلی و پایه گذاران اندیشه‌های نُکّاریه شناخته می‌شوند.

ابوعبیده ضمن مخالفت با آنان و انکار برخی افکارشان، آنان را از مجلس درس خود طرد کرد (الشماخی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳۴-۱۳۵). از جمله موضوعات مورد اختلاف آنان با استادشان، بحث قضا و قدر الهی بود. آنان پس از مدتی، توبه کردند و اجازه حضور در درس استاد را پیدا نمودند؛ اما پس از فوت ابوعبیده، آنان بار دیگر به نظرات قبلی خود بازگشتند و از طرف ربیع، جانشین ابوعبیده طرد شدند. آنان به تقویت حرکت نُکّاریه در برابر وهبیه پرداختند (النامی، ۲۰۰۱: ۲۰۱).

۲. عبدالله بن یزید الفزاری

عبدالله بن یزید، مدتی به عنوان امام نُکّاریه برگزیده شد (الوارجلانی، ۱۴۰۳، ج ۳: ۲۸۱ و ۲۵۴). او در قرن سوم، در کوفه اقامت داشت و یارانش برای استفاده علمی پیش او می‌آمدند. وی خراز (دوزنده چرم) و شریک هشام بن حکم بود (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۳: ۲۰۴). وی مقالات و کتبی را در تأیید و تقویت نُکّار تألیف کرد. بارونی، عبدالله فوق الذکر را عبدالله بن یزید المستاوی خوانده و معتقد است که فرقه مستاوه، پیروان او هستند (البارونی، ۱۴۲۳: ۵۴). اگر این استدلال درست باشد، فرقه مستاوه شاخه‌ای از پیروان نُکّاریه به شمار می‌آید. یک نسخه خطی از کتابی با عنوان الردود به وی نسبت داده شده است (معمر، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۶). این اثر، تنها کتاب باقیمانده از یک فقیه نُکّاری در فقه است (النامی، ۲۰۰۱: ۲۰۳). ابن ندیم، او را از بزرگان و متکلمان خوارج دانسته و چند اثر از کتاب‌هایش را نام برده است (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۳۴۱).

۳. ابوعمار عبدالاحمید الاعمی

ابوعمار، استاد ابویزید مخلصین کیداد از امام نُکّاری بود که در اواخر قرن سوم می‌زیست و مدتی رهبری نُکّار را بر عهده داشت. پس از مرگ ابوعمار، گروه نُکّار، ابویزید را به عنوان شیخ

مؤمنان واقعی به امامت برگزیدند (لویسکی، ۱۳۸۶: ۱۸۳؛ جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۱۹۶).

۴. ابوریع سلیمان بن زرقوم نفوسی (۳۰۰-۳۵۰ق)

ابوریع، از دیگر علمای نُّگاری بود که در ابتدا مذهب اباضی داشت (السعدی، بی تا: ۲۷۳). وی از دانشمندان و افراد زاهد نفوسه بود که با شیخ ابن‌الجمیع ملازم شد و به همراه او، به توزر در تونس آمد. سپس، برای تحصیل به همراه او به سِجلماسه رفت. در این سفر بود که با ابویزید مخلصین کیداد همراه شد و تا زمان مرگ استادش، ابن‌الجمیع، در سِجلماسه ماند و پس از آن، به عنوان مفتی تعیین شد. او افراد مختلفی را آموزش داده، به نُّگار دعوت می‌کرد (بابا عمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۲۰۲).

۵. هارون بن یمانی

در میان علمای نامدار نُّگاری، شخصی به نام هارون بن یمانی بود که نویسنده‌گان اباضی او را هارون مخالف خوانده‌اند. مناظره‌ای از او با وهیبیان در مجموعه اباضی عمان معروف به سیره العمانیه موجود است (لویسکی، ۱۳۸۶: ۱۸۳).

۶. داود بن ابراهیم التلاتی الجربی (در گذشته به سال ۹۶۸ق)

از دیگر علمای نُّگاری که در قرن دهم می‌زیست، داود بن ابراهیم بود. او که طرفداران بسیاری در میان عالمان داشت، ریاست عزابه و مجلس حکومتی را در جربه بر عهده گرفت. او مجاهدی مجتهد در دعوت بود و ریاست نُّگار را به او واگذار کردند. وی با درغوث پاشا ترکی، فرمانده نظامی عثمانی، در زمان استیلای عثمانیان بر جزیره جربه جنگیده بود (بابا عمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۴۰).

علمای مخالف نُّگاریه

در مقابل دانشمندان نُّگاری فوق‌الذکر، عالمان اباضی بسیاری هم بودند که آثاری در ردّ نُّگاریه تألیف کرده‌اند؛ از جمله آنها می‌توان به: یسجین یوجین الیراسنی (اواخر قرن ۳ق) (بابا عمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۴۶۸)، سعید بن زنعیل (اوایل قرن ۴ق)، (بابا عمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۷۶) و محمد بن ابی خالد (نیمه قرن ۵ق) اشاره کرد. محمد بن ابی خالد، دوازده اثر در ردّ نُّگار تألیف کرده است. او از دانشمندان برجسته در سیر و تراجم بود (بابا عمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۳۵۸). مخالفان

اندیشه‌های نُکّاری، گاه به صورت گروهی به تألیف آثاری در ردّ نُکّاریه اقدام می‌کردند؛ چنان‌که گروهی از دانشمندان جریه، اثری به عنوان کتاب الرد علی نکاث تألیف کرده‌اند (السعدی، بی‌تا: ۱۹۵).

قیام ابویزید مخلصین کیداد

مهم‌ترین حرکت سیاسی و برجسته‌ترین دوره قدرت نظامی نُکّاریه، با قیام ابویزید مخلصین کیداد یفرنی به ظهور رسید. او از سال ۳۱۶ تا ۳۳۶ ق، توانست بر بخش بزرگی از شمال آفریقا مسلط شود. ابویزید، از مادری سودانی و در قبیله یفرن متولد شد. او که مردی دیندار بود، زندگی فقیرانه‌ای داشت و با دریافت کمک از مردم، گذران عمر می‌نمود. او در ابتدا مذهب اباضی داشت؛ اما پس از دیدار با ابوعمار الاعمی نُکّاری، امام وقت نُکّاریه، به شاگردی او درآمد و مذهب نُکّاری را از او فراگرفت و چون بر خر سوار می‌شد، به صاحب الحمار نیز مشهور شد. ابویزید، خون مسلمانان را حلال می‌دانست (استعراض) و طرفداران ابویزید او را شیخ المؤمنین می‌خواندند (EI, 1989: 8/113)؛ ابن‌خلدون، ۱۳۹۱، ج ۶: ۱۳۵؛ ابن‌عذارى، ۱۴۰۰، ج ۱: ۸۳ و ۹۳؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵، ج ۷: ۱۸۸؛ مقریزی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۸۶). ابوعمار از بزرگان نکاری بود؛ هرچند ابن‌خلدون او را با عنوان عمار و با لقب صفری آورده است (ابن‌خلدون، ۱۳۹۱، ج ۴: ۱۸۳). پس از مرگ ابوعمار، ابویزید را به امامت نُکّاریه برگزیدند. ابویزید، شورای دوازده نفره‌ای به نام عزابه تشکیل داد و کسانی را که در امر حکومت با او در ارتباط بودند، در آن شورا شرکت داد (لویکی، ۱۳۸۶: ۱۸۳؛ جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۱۹۶؛ EI, 1989: 8/113). او از سال ۳۱۶ ق و در زمان حکومت القائم، خلیفه فاطمی، بر ضدّ فاطمیان قیام کرد. بربرهای زنانه جبل اوراس و علمای مالکی شهر قیروان، او را تأیید کردند؛ اما اباضیه با او همراه نشدند و کاملاً بی‌طرف باقی ماندند.

ابویزید به سرعت تمام آفریقیه را تصرف کرد و در شهرهای مختلف، کشتار و قتل و غارت به راه انداخت و عده زیادی را به اسارت درآورد (البکری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۲۱۵ و ۲۳۶). او، مهدیه، مرکز فاطمیان را نیز محاصره کرده بود که القائم فاطمی از دنیا رفت؛ اما پسرش منصور، خیر مرگ پدر را مخفی نگه داشت تا ابویزید از این وضع بهره‌برداری نکند. با مقاومت فاطمیان در مهدیه، به تدریج مالکیان از ابویزید جدا شدند و بین بربرها اختلاف افتاد و نیروی ابویزید کاهش زیادی یافت. بدون شک، یکی از عوامل اصلی ضعف ابویزید و کناره‌گیری طرفدارانش از وی، افراط شدید او در کشتار و تجاوز به زنان بود که باعث وحشت و رنجش خاطر مردم می‌شد (الدرجینی،

۱۳۹۴، ج: ۱: ۱۰۱-۱۰۰). پس از چندی، منصور با کمک زیری بن مناد صنهاجی، ابویزید را شکست سختی داد و پس از کشتن وی، دستور داد پوستش را کنند و پُر از گاه کردند و در مهدیه آویختند (ر.ک: ابن اثیر، ۱۴۱۵، ج: ۷: ۱۹۱ و بعد از آن؛ الحمیری، ۱۹۸۰: ۷۶، ۲۰، ۱۴۰، ۱۳۳ و جاهای دیگر؛ الوارجلانی، ۱۴۰۳، ج: ۲: ۸۵؛ ابن خلدون، ۱۳۹۱، ج: ۶: ۱۳۵ و بعد از آن؛ ابن عذاری، ۱۴۰۰، ج: ۱: ۲۲۰-۲۱۶؛ السعدی، بی تا: ۱۹۵؛ ابن حماد، ۱۴۰۱: ۷۵-۷۶؛ دفتری، ۱۳۷۵: ۱۸۶-۱۸۷). در دوران ابویزید، اندیشه‌ها و عقاید نَکَّار به شکل گرفته، این دوره به عنوان عصر طلایی نَکَّار به شناخته می‌شد؛ به گونه‌ای که او حتی توانست به اندلس نیز راه یابد (السعدی، بی تا: ۱۹۵). در سال ۳۳۵ق، ابویزید مخلصین کیداد، پسرش ایوب را به عنوان سفیر، به نزد خلیفه الناصر (۳۰۰-۳۵۰ق/۹۱۲-۹۶۱م)، حاکم اموی در اندلس فرستاد که مورد استقبال گرم الناصر قرار گرفت. هدف از این سفر هم اعلان التزام و اطاعت، و نیز طلب کمک و یاری از الناصر بود. این سفارت، مورد قبول و پذیرش قرار گرفت و ایوب با وعده‌های خوب از سوی الناصر، به قیروان بازگشت (ابن ابار، ۱۹۶۳، ج: ۲: ۳۹۰). پس از قتل ابویزید، نَکَّاریان از سوی تمامی گروه‌های موجود با مخالفت روبه‌رو شدند. فاطمیان، طرفداران ابویزید را در همه جا تعقیب کردند و مالکیان نیز که در آغاز با آنان همراه بودند، از پیروان ابویزید انتقام گرفتند. اباضیان نیز اجازه نمی‌دادند که نَکَّاریان در سرزمینشان باقی بمانند (معمر، ۱۴۲۱، ج: ۲: ۱۶-۱۷). پس از ابویزید، فرزندش فضل، دست به قیام زد؛ ولی بدون اینکه کاری از پیش برد، کشته شد (الدرجینی، ۱۳۹۴، ج: ۱: ۱۰۲-۱۰۴). همچنین، برخی از یاران وی به دست فاطمیان از بین رفتند. از این‌رو، حرکت‌های سیاسی نَکَّار به طور کامل خاموش شد. برحسب نظر لویسکی، نشانه‌هایی در ارتباط با این قیام بزرگ در جزیره جریه یافت شده است (EI, 1989: 8/113).

عقاید نَکَّار

درباره مبانی اعتقادی نَکَّار، اثر مکتوب خاصی از نَکَّاریان باقی نمانده است. از این‌رو، بسیاری از عقاید آنان را باید از منابع وهبیه که رقیبان و مخالفان نَکَّار به بودند و چند رساله در ردّ عقاید نَکَّار به نوشته‌اند، به دست آورد. نوشته‌های وهبیه نیز خالی از عناد و دستبرد و بزرگنمایی نخواهد بود. از سوی دیگر، نَکَّاریان به جهت کمی تعداد و ترس از مخالفان، اعتقادات خود را بروز نمی‌دادند. آموزش‌ها و تعالیم دانشمندان برجسته نَکَّاری: عبدالله بن یزید الفزاری (قرن ۳ق)، ابوسعید عبدالله بن عبدالعزیز، ابوالمورج عمرو بن محمد السدوسی و حاتم بن منصور (قرن ۲ق)،

همچون سندی موثق مورد قبول نگاریان بود. عقاید ایشان را بارها ابوغانم بشر خراسانی (قرن دوم و سوم هجری) در کتاب المدونه خود که قدیمی‌ترین و از مهم‌ترین کتب فقهی اباضی بود، آورده است (مادلونگ، ۱۳۸۱: ۱۲۳). نگاریه از جهت فکری و اعتقادی، با اندیشه‌های عبدالله بن یزید الفزاری، و از نظر کلامی و فقهی با دانش شعیب و سه شاگرد دیگرش، و از نظر سیاسی با قیام ابویزید تقویت می‌شود (معجم مصطلحات الأباضیه، ۱۴۲۹: ۱۰۲۷؛ الملشوطی، بی-تا: ۱۲۸).

فقر منبع در باب اعتقادات نگاریه، کاملاً مشهود است و مطالب ذیل، با جست‌وجوی بسیار و با استفاده از منابع در دسترس گردآوری شده است:

از نظر دینی، فرقه نگاریه بر دو اصل مهم متمرکز است: نخست اینکه امامت مفضول، با بودن فاضل، صحیح نیست. دوم اینکه امامت با شروطی که در زمان عقد امامت مطرح می‌شود، صحیح است و چون امام به این شروط عمل نکند، امامتش ساقط خواهد شد (معر، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۷۳؛ البرادی، بی‌تا: ۱۷).

نگاریه در بیست‌وچند مورد، اندیشه‌هایی را مطرح کرده‌اند که در مخالفت با اباضیه بوده است. مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

- ولایت خداوند و دشمن، برای خداوند با وضعیت جامع تغییر می‌کند؛
- اسمای خداوند مخلوق‌اند (البرادی، بی‌تا: ۱۷)؛
- نماز جمعه، پشت سر امام ستمگر، جایز نیست؛
- گرفتن عطایای ملوک، حلال نیست؛
- خداوند به نوافل دستور نداده است؛
- خداوند ما را ملزم به عمل به فرایض می‌کند؛ ولی ما ملزم به علم و شناخت به آنها نیستیم؛
- حرام مجهول، حلال است؛
- شرب خمر اگر از روی تقیه باشد، جایز است؛
- از ولایت می‌توان به وقوف رفت؛
- حجت به پا داشته نمی‌شود؛ تا اینکه مردم همگی‌شان جمع شوند؛
- کسی که دعوت اسلام به او نرسیده و به ادیان سماوی دیگر دعوت می‌شود، جایز نیست که اجابت کند؛

- با وجود اختلاف اندیشه‌ها، حق در سخن یک معنا دارد؛

- مخالفت با حق، بر مردم سخت است؛

- در مورد اطفال باید وقوف صورت گیرد (الملشوطی، بی تا: ۱۲۸؛ النجّار، بی تا: ۳۷-۳۹؛ بربر، ۲۰۰۴: ۲۵-۲۴؛ معمر، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۷۶؛ السعدی، بی تا: ۱۹۵؛ النامی، ۲۰۰۱: ۲۰۷-۲۰۸؛ درویش، ۱۴۲۸: ۱۴۰؛ الحجازی، ۱۴۲۱: ۴۷-۴۸)؛

- زمانی که زن مرتد می شود، نُکاریه او را به قتل می رساند (أطفیش، ۱۴۱۵، ج ۲۸: ۴۲۹؛ الوارجلانی، ۱۴۰۳، ج ۳: ۲۶۶)؛

- نصب امام، واجب نیست و احتیاجی به امام وجود ندارد و بر مردم است کتاب خدا را بین خودشان به پادارند (أطفیش، ۱۴۱۵، ج ۲۸: ۲۷۷)؛

- عذاب قبر، صحیح نیست (الجعبیری، بی تا: ۶۳۹)؛

- تکفیر اهل مله و ناسزاگویی به امام علی علیه السلام را نیز از عقاید نُکار دانسته اند (ابن خلدون، ۱۳۹۱، ج ۷: ۱۳)؛

- یحیی‌الأمین، عقایدی را به آنان نسبت داده که در هیچ یک از منابع دیگر نیامده و کاملاً رنگ افترا بر آن مشهود است و به هیچ وجه، قابل قبول نمی باشد (الأمین، ۱۴۰۶: ۲۵۵).

برخی عقاید نُکاریه، از جمله اعتقاد آنان در خصوص حادث بودن اسمای الهی، باعث شد تا عالمان اباضی در جهت توضیح و رد کردن عقیده آنان تلاش کنند. اباضیه این عقیده را مورد بررسی کامل قرار داده، فعالیت های علمی مفصلی درباره اسمای الهی در بین آنها پدید آمد (الجعبیری، بی تا: ۲۱۸).

وارجلانی (درگذشته به سال ۵۰۷ق)، در قرن پنجم به بررسی و رد نظرات و عقاید نُکاریه پرداخته، بخش های جداگانه و مفصلی از کتابش را به این موضوع اختصاص داده است (الوارجلانی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۴۴-۴۲؛ همان، ج ۳: ۲۶۶، ۲۷۳ و ۲۹۲-۲۹۹). مقریزی در نقلی، نُکاریه را شاخه ای از صفریه یا زیادیه پنداشته است. وی گوید: آنان نیمی از علی، و ثلثی از عثمان و سدسی از عایشه را ناقص شمارند (مقریزی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۱۸۶). با توجه به اینکه عقاید نُکاریه از اباضیه جدا شده، رنگ کاملاً مستقل به خود گرفته، نباید آن را شاخه ای از فرقه اباضیه یا خوارج شمرد؛ بلکه فرقه ای مستقل به شمار می آیند. (النامی، ۲۰۰۱: ۲۰۲؛ معمر، ۱۴۲۱، ج ۱: ۳۶؛ ضیائی، ۱۴۲۳: ۱۰-۱۱؛ نیز ر.ک: الفرق بین الاباضیه و الخوارج تألیف ابی اسحاق ابراهیم اطفیش).

دامنه نفوذ

تبلیغات نُکّاریه، در سال‌های آغازین شکل‌گیری آنان گسترش چشمگیری یافت. اگرچه تا زمان سقوط بنی‌رستم و روی کار آمدن فاطمیان، امکان تبلیغات قوی برای نُکّاریه وجود نداشت؛ اما نُکّاریه توانستند برتری‌هایی در میان اباضیان شمال آفریقا به دست آورده و مناطق شمال تونس و الجزائر، از جبل نفوسه تا تاهرت را به مذهب نُکّاری معتقد نمایند. تبلیغات نُکّاریان متمرکز بر تریپولیتانیا، جبل اوراس و جزیره جربه شده بود. نتیجه این تبلیغات گسترده و دامنه‌دار، این بود که تعدادی از اباضیه وهیبیه به فرقه جدید نُکّاریه تغییر مذهب می‌دادند (EI, 1989: 8/11). مهم‌ترین مناطق گسترش اندیشه نُکّاریه، هواره در جنوب تونس و کوه‌های محیط به آن، منطقه‌ای که به کدیّه النُّکّار شناخته می‌شود، وادی ریخ در جنوب شرقی الجزایر و برخی نواحی لیبی می‌باشد (الأمین، ۱۴۰۶: ۲۵۵). ابن‌خلدون بنی‌برزال را در مغرب اوسط از نُکّاریه می‌داند (ابن‌خلدون، ۱۳۹۱، ج ۴: ۹۱).

نفوذ نُکّاریه، در شمال آفریقا محدود نماند و به اندلس هم کشیده شد. این نفوذ، از زمان قیام ابویزید مخلصین کیداد بر ضد فاطمیان شروع شد. امویان اندلس که با فاطمیان دشمنی داشتند، به دعوت ابویزید که فاطمیان را تا آستانه سقوط پیش برده بود، روی موافق نشان دادند (السعدی، بی‌تا: ۱۹۵).

پس از شکست و قتل ابویزید، از نفوذ نُکّاریه کاسته شد و برخی قبایل بربر شمال آفریقا به وهیبیه بازگشتند و نُکّاریان هرگز نتوانستند بخش‌هایی را که پیش از این در قیام بر ضد فاطمیان گرفته بودند، دوباره به دست آورند. ابن‌حزم اندلسی در قرن پنجم هجری (۳۸۴-۴۵۶ق) اشاره کرده که غالب خوارج اندلس، پیروان فرقه نُکّار هستند (ابن‌حزم، بی‌تا، ج ۴: ۱۴۵)؛ اما تفصیل خاصی در این باره نیاورده است. ادریسی در کتاب جغرافیایی نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق اشاره‌هایی به وجود پیروان نُکّاریه در مناطق شمال آفریقا دارد؛ چنان‌که همه اهالی جبل نفوسه را مسلمان و از نُکّار دانسته که بر مذهب ابن‌منبه یمانی بودند (ادریسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۹۶). همچنین، او اهالی جزیره زیزوا و همه دژها و قصرهایی را که به دنبال آن می‌باشد، بر مذهب نُکّار دانسته، از آداب آنان سخن رانده است (ادریسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۰۶).

در قرن‌های ششم تا هشتم هجری، نُکّاریان در یفرن در شرق جبال نفوسه و جزیره جربه پایگاهی به دست آورده، در واحه‌های بلاد جرید، ریج و وارجلان نفوذ کردند (EI, 1989: 8/113). بقایای نُکّاریه در طی قرن‌های ۱۰ تا ۱۲ هجری، جانب شرقی جزیره جربه را آباد

کردند (السعدی، بی تا: ۱۹۵). امامتشان در قرن دهم بر عهده داود بن ابراهیم تلالی جربی (د. ۹۶۷ق) بود. (بابا عمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۴۰).

برخی محققان معاصر معتقدند که پیروان اندیشه‌ی نُگاریه، در جزیره جربه تونس و زواغه از نواحی طرابلس تا امروز باقی مانده‌اند؛ ولی تعدادشان اندک است (معجم اصطلاحات الأباضیه، ۱۴۲۹: ۱۰۲۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ۱۴۰۳، ج ۱۱: ۱۳). بر طبق نظر موتلینسکی، پیروان نُگار، در سال ۱۹۰۰ میلادی در جربه و زواغه یافت می‌شدند (EI, 1989: 8/113). پیروان نُگاریه در عمان نیز به فراوانی وجود دارند و اباضیانی که امروزه در آفریقای شمالی هستند، هم از گروه نُگارند و هم وهبی (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۱۹۶). اگرچه علی یحیی معمر به نابودی کامل آنان اعتقاد دارد و می‌نویسد: «امروزه هیچ اثری از آنها باقی نمانده است» (معمر، ۱۳۸۴: ۱۸)، ولی با توجه به مباحث قبلی، این اظهار نظر معمر نمی‌تواند صحیح باشد.

نتیجه

نُگاریه، به عنوان بزرگ‌ترین گروه منشعب از اباضیه شناخته می‌شود. اگرچه نُگاریان پیروان بسیاری پیدا نمودند، اما مقبولیت عام و گسترده در بین اباضیان نیافتند. همین عامل، باعث شد تا در عرصه نزاع‌های سیاسی با وجود استفاده از نیروهای بسیار و برخی موفقیت‌ها، نتوانند بر اباضیان تسلط یابند. از سویی، حمایت‌های برخی دانشمندان از آنان، کمک بسیاری به افزایش مقبولیت آنان نمی‌نمود. آنان هیچ‌گاه نتوانستند قدرت مرکزی دولت بنی‌رستم را به دست گیرند. از حدود قرن سوم، فرقه نُگاریه به عنوان مجموعه‌ای مستقل از اباضیه ادامه حیات دادند و در طول قرون، اندیشه‌ها و عقاید فقهی و اعتقادی جداگانه‌ای برای خود تدوین کردند و ضمن مخالفت شدید با اباضیه، برخی نظرات اباضیه را کفر شمردند.

یکی از نتایج جنبش نُگاریه، قیام «واصلیه» در عصر عبدالوهاب بود. این قیام، به عنوان دومین حرکت بر ضد عبدالوهاب شکل گرفت و برخی بقایای نُگاریه به این جنبش پیوستند (عبدالرزاق، ۱۴۰۶: ۱۵۹-۱۶۰؛ الحریری، ۱۹۸۷: ۱۱۹).

منازعات کلامی و در مواردی نظامی، میان نُگاریه و وهبیه، تا قرن‌های بعد ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که حتی برخوردهایی بین آنها در قرن ششم هجری گزارش شده است. نُگاریه، به نزاع و درگیری و تلاش برای اثبات اندیشه‌هایشان از طریق عنف و اجبار ادامه دادند (التجار، بی تا: ۳۷) و حیاتشان تا امروز تداوم یافته است.

١٢٨ مطالعات تاریخی جهان اسلام سال ششم، شماره ١٢، پاییز و زمستان ١٣٩٧

منابع

- ابن البار، ابی عبدالله محمد بن عبدالله القضاعی (١٩٦٣). الحلة السیراء. تحقیق حسین مونس، قاهره: القرنیة للطباعة و النشر، جلد ٢.
- ابن اثیر، محمد بن محمد بن عبدالواحد شیبانی (١٤١٥). الكامل فی التاریخ. تحقیق ابوالفدا عبدالله قاضی، بیروت: دارالکتب العلمیة، جلد ٧.
- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید (بی تا). الفصل فی الملل و الالهواء و النحل. قاهره: مکتبة الخانجی، جلد ٤.
- ابن حماد، ابو عبدالله محمد بن علی (١٤٠١). اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم. تحقیق التهامی نقره و عبدالحلیم عویس، قاهره: دارالصحوة.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد (١٣٩١). تاریخ ابن خلدون. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، جلد ٧٤٠٤.
- ابن صغیر (١٣٧٥). تاریخ بنی رستم. ترجمه حجت الله جودکی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ابن عذاری، احمد بن محمد (١٤٠٠). البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب. تحقیق لویی پرونسال، بیروت: دارالتقافه، جلد ١.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (١٣٤٦). الفهرست. ترجمه م. رضا تجدد، [تهران]: بانک بازرگانی ایران، چاپ دوم.
- ابوزکریاء، یحیی بن ابی بکر (١٤٠٢). سیر الائمة و اخبارهم. حقه و وضع هوامشه اسماعیل العربی، [بیروت]: دارالغرب الاسلامی.
- ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله (١٤١٤). نزهة المشتاق فی اختراق الافاق. [قاهره]: مکتبة الثقافة الدینیة، جلد ١.
- أطیش، محمد بن یوسف بن عیسی (١٤١٥). شرح النیل و شفاء العلیل. جده: مکتبة الارشاد، جلد ٢٢، ٢٩.
- الأمین، شریف یحیی (١٤٠٦). معجم الفرق الاسلامیة. بیروت: دارالاضواء.
- بابا عمی، محمد بن موسی و دیگران (١٤٢١). معجم اعلام الأباضیة من القرن الأول إلى العصر الحاضر. بیروت: دارالغرب الاسلامی، جلد ٢.
- البارونی، ابی الربیع سلیمان (١٤٢٣). مختصر تاریخ الأباضیة. عمان: مکتبة الضامری للنشر و

التوزيع.

البرادى، ابوالفضل ابوالقاسم بن ابراهيم [بى تا]. دراسة فى تاريخ الأباضية و عقيدتها مع رسالة فى كتب الأباضية. دراسه محمد زينهم و ديكران، قاهره: دارالفضيلة. بربر، محسن (٢٠٠٤). الأباضية. طرابلس: المؤسسة الحديث للكتاب. البكرى، ابو عبيد عبدالله بن عبدالعزيز (١٤٢٤). المسالك و الممالك. حققه جمال طلبه، بيروت: دارالكتب العلمية، جلد ٢.

الجبيري، فرحات [بى تا]. البعد الحضارى للعقيدة الأباضية. [بى جا]: مكتبة الاستقامة. جلالى مقدم، مسعود (١٣٧٩). تنها بازماندگان خوارج. تهران: نگاه سبز. الحجازى، عبدالرحمن عثمان (١٤٢١). تطور الفكر التربوى الأباضى فى الشمال الافريقى. بيروت: المكتبة العصرية.

الحريرى، محمد عيسى (١٩٨٧). الدولة الرستمية بالمغرب الاسلامى. حضارتها و علاقتها الخارجية بالمغرب و الاندلس، كويت: دارالقلم.

حسين، احمد الياس (١٤١٢). الأباضية فى المغرب العربى. عمان: مكتبة الضامرى. الحميرى، محمد بن عبدالمنعم (١٩٨٠). الروض المعطار فى خبر الاقطار. تصحيح احسان عباس، بيروت: دارالسراج.

د. موتلنسىكى (١٣٥٢). «الأباضيون»، دائرة المعارف الاسلامية. نقلها الى اللغة العربية محمد ثابت الفندى و ديكران، تهران: مكتبة اسماعيليان.

الدرجيني، ابى العباس احمد بن سعيد (١٣٩٤). طبقات المشايخ بالمغرب. تحقيق ابراهيم طلاى، [بى جا]: جلد ١.

درويش، عبدالحميد (١٤٢٨). الامامة و التقية عند مفكرى الأباضية، بيروت: عالم الكتب. دفترى، فرهاد (١٣٧٥). تاريخ و عقايد فرقه اسماعيلية. ترجمه فريدون بدرهاى، تهران: فرزنان. السعدى، مهنابن راشد بن حمد [بى تا]. الشيخ عمروس و منهجه. [بى جا]. الشماخى، احمد بن سعيد بن عبدالواحد (١٤٠٧). كتاب السير. تحقيق احمد بن سعود السيابى، عمان: وزارة التراث القومى و الثقافة، جلد ١.

ضياى، على اكبر (١٤٢٣). معجم مصادر الأباضية. تهران: مؤسسة الهدى للنشر و التوزيع. عبدالرزاق، محمود اسماعيل (١٤٠٦). الخوارج فى بلاد المغرب حتى منتصف القرن الرابع الهجرى. دارالبيضاء، دارالثقافة.

١٣٠ مطالعات تاریخی جهان اسلام سال ششم، شماره ١٢، پاییز و زمستان ١٣٩٧

عرب، محمد (١٣٧٧). آشنایی با مذهب اباضی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
قشار، بالحاج بن عدون (١٤١١). اللمعة المضيئة في تاريخ الأباضية. عمان: مكتب الضامري.
لویکی، ت (١٣٨٤). فرقه تسنن. به کوشش مهدی فرمانیان، قم: نشر ادیان.
مادلونگ، ویلفرد (١٣٨١). فرقه های اسلامی. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر.
مجموعه من الباحثين (١٤٢٩). معجم مصطلحات الأباضية. عمان: وزارة الاوقاف و الشؤون الدينية.

مسعودی، علی بن حسین (١٤٠٤). مروج الذهب و معادن الجواهر. تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالمعرفة، جلد ٣.
الملشوطی، تبغورین بن داود بن عیسی [بی تا]. اصول الدین. دراسة و تحقیق ونیس عامر، تونس.

معمّر، علی یحیی (١٤٢١). الأباضية بين الفرق الاسلامية، الطبعة الرابعة، [بی جا]: جلد ١ و ٢.
_____ (١٣٨٤). الأباضية في موكب التاريخ. قاهره: مكتبة الوهيبية.
مقریزی، تقی الدین (١٤١٨). المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار. بیروت: دار الکتب العلمیة.
النامی، عمرو خلیفه (٢٠٠١). دراسات عن الأباضية. ترجمه میخائیل فوری، مراجعه د. ماهر جرّار، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

النجار، عامر (بی تا). الأباضية. قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
الوارجلانی، ابویعقوب یوسف بن ابراهیم (١٤٠٣). الدلیل و البرهان. تحقیق الشیخ سالم بن حمد الحارثی، مسقط: وزارة التراث القومي و الثقافة، جلد ١، ٢ و ٣.
الوارجلانی، سلیمان بن ابراهیم (بی تا). الرسالة، الربیع و مخلصین المعرد و وائل فی أمر الفرقة التي كانت بالمشرق و المغرب. [بی جا]: معهد الحياة القرارة الجزائر.

lewicki, (1989), "alnukkar the encyclopedla of islam", leiden, bril.